

پایتخت شادی‌ها به تماشای تخت جمشید برویم

علی اکبر زین‌العابدین
تصویرگر: نگین حسین‌زاده



یکی از تاریخ‌نویسان یونانی که پارسه را از نزدیک دیده بود در کتابش نوشت: این شهر زیباترین شهری است که زیر آفتاب قرار دارد. پارسه یا تخت‌جمشید، در استان فارس است. در شهرستان مرودشت، نزدیک شهر شیراز.

حدود دو هزار و پانصد سال پیش بود که داریوش اول به فکرش رسید تخت‌جمشید را بسازد. و دو پادشاه دیگر به نام خشایارشا و اردشیر اول راه او را ادامه دادند. تا جایی که ساخت کامل آن بیشتر از صد سال طول کشید. یعنی صد و خورده‌ای سال در آنجا ساخت و ساز می‌شد و پر از گرد و خاک بود و آدم سرفه‌اش می‌گرفت. هر کاختی که ساخته می‌شد شاه بعدی یکی دو تا به آن اضافه می‌کرد. معلوم نیست که با این همه صدای تق و توق چکش و تیشه و قلم سنگ‌کاران و هنرمندان چه جوری شاهان در آنجا استراحت می‌کرده‌اند! سقف این کاخ‌ها را با چوب و دیوارها را از خشت خام ساختند. در هر کاخ، تعداد زیادی ستون‌های سنگی بلند وجود داشت. اگر

به مرکز اصلی هر سرزمینی، پایتخت می‌گویند. شهری که کارهای مهم حکومت در آن برنامه‌ریزی می‌شود. معمولاً هر کشور یک پایتخت دارد. اما هخامنشیان حکومتی بودند که از داشتن پایتخت خیلی خوششان می‌آمد. برای همین نه یکی، نه دو تا بلکه چهار پایتخت داشتند: بابل، شوش، هگمتانه (همدان امروزی) و یکی هم برای مراسم نوروز و برگزاری جشن‌ها که به آن پارسه می‌گفتند. یعنی پایتخت شادی! البته شادی مردم یا شاه؟... معلوم نیست!

شهر پارسه دو بخش داشت: یکی بخش اصلی شهر که خانه‌های مردم در آن قرار داشت و دیگری ارگ... ارگ بخشی بود که کاخ شاه در آن جا بود. امروزه به این کاخ تخت‌جمشید می‌گویند. یونانی‌ها هم به زبان خودشان به آن می‌گفتند: پرسپولیس. یعنی شهر پارسه. جالب است که نام تخت‌جمشید هیچ‌گاه به گوش هخامنشیان نخورد. چون آن‌ها به آنجا پارسه می‌گفتند.

بیمه می‌پرداخت. پارسه را روی یک تپه ساخته‌اند که رو به کوه مهر است. مساحت تخت‌جمشید صد بیست و پنج هزار متر مربع است یعنی شانزده برابر یک زمین فوتبال.

تصاویر کاخ‌های پارسه با دیگر کاخ‌های جهان فرق می‌کرد. روی در و دیوار کاخ‌ها معمولاً تصاویر

جنگ و خونریزی دیده می‌شد ولی انگار هخامنشیان کمی احساساتی بوده‌اند که روی در و دیوار آپادانا تصاویر گل و بوته کشیده‌اند. نوشته‌های در و دیوار آن‌جا این است: «خداوند به این سرزمین، شادی‌های زیاد بدهد.»

اگر الان به تخت‌جمشید بروید، کاخی نمی‌بینید چون اسکندر (پادشاه مقدونیه) آن را به آتش کشید. به خاطر همین هر چیزی که چوبی و پارچه‌ای بود، سوخت. ضمناً بعد از دو هزار و پانصد سال هم نباید توقع داشته باشیم که همه چیز سر جای اولش باشد. الان چند ستون کامل یا نصفه نیمه با سر ستون‌های گاو و عقاب و این‌ها می‌بینید. اما همین خرابه‌ها، عظمت تخت‌جمشید را نشان می‌دهد.

هخامنشیان توی ستون‌ها سرب می‌ریختند تا اگر زلزله‌ای آمد یا اسکندر حمله کرد، شکسته نشوند و پایین نیفتند. علت این که ستون‌ها عمر زیادی کرده‌اند، همین است.



سقف این کاخ‌ها را بر می‌داشتند انگار جنگلی از ستون‌های بلند سبز شده بود. تخت‌جمشید ۸۷۰ ستون داشت.

سلسله‌ی هخامنشی بزرگ‌ترین امپراتوری جهان در زمان خودش بود. خیلی از کشورهای جهان در قلمرو ایران بودند: هند، ارمنستان، لیدی، مصر، مقدونیه و...

در آن زمان بیست و هشت ملت مختلف در امپراتوری هخامنشیان زندگی می‌کردند. به استان محل سکونت هر کدام ساتراپی می‌گفتند. وقتی جشن نوروز می‌شد شاهان هخامنشی در تخت‌جمشید می‌نشستند تا نمایندگان این ساتراپی‌ها هدیه‌هایشان را برای آن‌ها بیاورند.

وقتی مهمانان از پله‌های کوتاه ده سانتی‌متری کاخ آپادانا بالا می‌رفتند روی دیوارها، تصویر خودشان را می‌دیدند که هدیه به دست در حال بالا رفتن هستند. برای همین در دلشان قند آب می‌شد! وقتی وارد کاخ می‌شدند و ستون‌های بلند را می‌دیدند، کلاه از سرشان می‌افتاد. سر ستون‌ها، مجسمه‌ی گاوهای دو سر بود.

برای ساختن تخت‌جمشید هزاران انسان کار می‌کردند. حتی معمارانی از ملت‌های دیگر مثل مصری‌ها، یونانی‌ها، آشوریان و... هم در ساختن آن شرکت می‌کردند. خیلی از کارگران تخت‌جمشید، زنان بودند. خیلی از این زنان بچه‌دار بودند. برای این که این بچه‌ها حوصله‌شان سر نرود و سنگی، میخی تو چشم و چار همدیگر نکنند، نزدیک آن‌جا یک مهد کودک درست کرده بودند که از این بچه‌ها نگهداری شود. حقوق ماهیانه‌ی هر کارگر به صورت گوشت یا گندم پرداخت می‌شد. کارگران زن و مرد بیمه بودند. اگر در زمان کار برای یکی‌شان اتفاقی می‌افتاد مثلاً از بالای یک ستون سقوط می‌کرد هزینه‌ی درمانشان را